



22 اکتوبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

انگیزه های تخریب و اعمار مجدد "منارنجات"

از مدت چندین هفته است که شور و غوغای بیرون کشیدن بقایای اجساد حبیب الله کلکانی و یارانش پس از هشتاد و هشت سال و دفن آن در تپه شهرآرا و متعاقباً مطرح ساختن تخریب "منار نجات" و اکنون موضوع اعمار مجدد آن به یکی از مسائل داغ روز تبدیل گردیده و انعکاس گسترده در رسانه های افغانی در داخل و خارج کشور پیدا کرده است. متأسفانه ریشه اصلی این شور و هیجان کمتر در اصل موضوع، بلکه بیشتر درحواشی آن یعنی مسائل قومی قرار دارد که از هر گوشه به شکلی سربالا میکند و به نحوی در مخصصه مصیبت بار جاری کشور اثر میگذارد. اگر عده ای موضوع خاکسپاری مجدد را که لزومی نداشت، به روی انگیزه های قومی مطرح نمیکردند، کسی هم در فکر "منار نجات" نبود و حتی در این سی و چند سال که از تخریب آن بوسیله رژیم خلقی - پرچی میگذرد، هیچکس نامی از آن نبرد و یادی نکرد که آیا مناری در همان موقعیت وجود داشت یا نه؟

در این مقاله میخواهم نخست به سوابق تاریخی اعمار منارنجات بطور مستند بپردازم و نیز به انگیزه های اصلی موضوع اشاره کنم که خاکسپاری مجدد بقایای اجساد حبیب الله کلکانی و یارانش از کجا منشاء گرفت و چطور موجب کشیدگی قومی شد و چگونه بر موضوع اعمار مجد منارمذکور اثر افگند و نیز اینکه چه انگیزه ها در تخریب آن منار نقش داشت و انهدام آن در کدام دوره صورت گرفت.

سوابق تاریخی اعمار "منارنجات" :

استاد عزیزالدین وکیلی فوفلزائی - مؤلف کتاب "فرهنگ کابل باستان"⁽¹⁾ در زمینه شرحی دارد به این متن که به حیث یک سند تاریخی قابل اعتبار میباشد:

«در دهه اول برج ثور سال 1298 شمسی پوره دو ماه بعد جلوس سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه در این وقتی که اولین دسته های افواج شاهی و توپخانه و افیال [فیلها] کوه مثال از نقطه چهارراهی مشهور سمت شمال شرقی بالاحصار دارالسلطنه تاریخی کابل بطرف سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان به عزم جهاد اسلامی و مدافعه حقوق آزادی و استقلال کامل با نعره های "الله اکبر" و یا "چهاریار" حرکت نمود و مجاهدین محاذات سمت جنوبی تحت قیادت سردار محمد نادر خان سپه سالار بتاریخ 28 برج میزان سال مذکور باز گشت جانب دارالسلطنه کابل نمود. این نقطه چهارراهی کنار "پل مستان"، یعنی نقطه اتصال چهار معبر تاریخی شمال، جنوب، شرق و غرب کشور که قدیمترین بندرگاه قوافل فاتحین سرزمین های شرق افغانستان و رونده بطرف خیبر است، از همان روز 28 میزان سال 1298 شمسی مورد نظر قهرمانان استرداد استقلال برای بنای یک منار و یا

رواق یادگاری مظفریت و کامیابی دلیران این دوره بزرگ قرار داده شد و فکر می شد که طاق ظفر و یا منار استقلال در همان نقطه خاص سمت شمال شرق بالاحصار اتصال بخشای چهارراه معروف کشور قلب آسیا تعمیر یابد.»

وکیلی فوفلزائی پس از این مقدمه می افزاید که: «چون میدان نظامی سمت شرق ارگ دارالسلطنه کابل برای بنای منار استقلال و نقطه نزدیک "ده زرگر" پمقان [پغمان] برای بنای "طاق ظفر" مناسب دیده شد، این نقشه معطل ماند.» او در ادامه می نویسد که: «در تابستان سال 1303 شمسی در این وقتی که قوای جهل از بندر "تنگی و اعجان" لوگر به نیروی دولت بااستقلال امانیه عقب رانده شد، باز هم فکری بعمل آمد که در چهارراهی متصل پل مستان منار یادگاری اعمار گردد. اعلیحضرت امان الله شاه معبر جاده جدید الاحداث دارالامان را پسندید و این منار را [بنام منار "علم و جهل"] در کنار جاده و دریا برگزار و در بهار 1304 شمسی افتتاح نمود.»

مؤلف کتاب "فرهنگ کابل باستان" در مورد اعمار "منارنجات" پس از سقوط دوره تاریک کلکانی و فتح کابل بوسیله قوهای قومی بزعامت محمدنادر خان (بعداً اعلیحضرت محمدنادرشاه) و برادرانش چنین می نگارد: «در برج میزان سال 1308 شمسی در این وقتی که دوره وحشت و دهشت اغتشاش 9 ماهه سقوی بهمت اتفاق عموم صلح دوست و امنیت پسند افغانستان خاتمه یافت، از جانب کافه عقلای ملت با دیانت افغانستان بدولت مشورت داده شد که به افتخار این کامیابی جدید و پیروزی امنیت مجدد در همان نقطه چهارراهی متصل پل جوی مستان سمت جنوب [شمال] شرق بالاحصار کابل منار یادگار تعمیر گردد.»

فوفلزائی در باره هدف اعمار این منار یادگار خاطر نشان می سازد که: «این "منارنجات" با معانی وسیعی که دارد، نام گذاشته شد و موعد تعمیر آن بنای تحکیم و تائید آزادی و صلح و امنیت در بهار سال 1309 شمسی تصویب گردید. نجات وطن یعنی طرد افکار مداخله گران اجنبی از خاک مقدس افغانستان و در لوح تاریخ منار نجات وطن این عبارت بروی سنگ مرمر حک و به سمت شمال منار در حصه نزدیک بزمین نصب و روز 23 برج میزان سال 1309 شمسی رسماً افتتاح گردید و این است عین عبارت لوح یادگاری آن:

(بیادگار فداکاری و مجاهدات وطن خواهانه یگانه قائد معظم و نابغه بزرگ اعنی اعلیحضرت محمدنادرشاه افغان که به استماع فریاد وطن از گوشه مملکت بعزم استیصال سارقان درطی اقدامات هشت ماهه خود با دلیران جنوبی و به هجوم وزیرستان 16 میزان سال 1308 شمسی مرکز سنیه افغانیه را فتح و تسخیر و بچه سقو را با اراکین خائش از صفحه افغانستان محو و معدوم نمود. این خاطره استوار و آبدۀ ثابته بنیاد گذاشته شد تا در بادی الانظار اهل بصیرت، شجاعت و علو همت این نجات دهنده وطن ثابت بوده ملت افغان این خدمت عالیشان را تقدیر و اینگونه ایثار و فداکاری را در تأمین سعادت حیات اجتماعی خویش تاسی و تعقیب کند.)

راجع به مواد ساختمانی این منار و نیز مراسم افتتاح رسمی آن فوفلزائی می افزاید: «چون در کار ساختمان منار نجات عجله بسیار بود، بقرار حکایت حجاران مؤظف، سنگ های مرمرین و خشت های سنگی که در سال 1307 شمسی برای تعمیر یکی از بنا های جدید در اواخر عهد سلطنت امانیه توسط حجاران کابل تهیه و آماده شده بود، باسرع وقت بکار برده شد و منار نجات در مدت سه ماه تکمیل گردید و تاریخ افتتاح رسمی آن روز 23 برج میزان سال 1309 شمسی با نطق اعلیحضرت

محمد نادر شاه غازی منجی وطن است که تفصیل آنرا جریده اصلاح طبع کابل میدهد. و اولین مراسم جشن نجات وطن در اطراف منار مذکور ضمن همان نطق پادشاهانه بعمل آمد و در عکس این مراسم که یک قطعه در دست نگارنده و مؤلف [وکیلی فوفلزائی] قرار دارد، پادشاه، صدراعظم، وزراء، حضرت نورالمشایخ، سیدعالم خان (جناب عالی) امیر سابق کشور اسلامی بخارا و صاحب منصبان ارشد ملکی و نظامی دیده میشوند.»

متأسفانه استاد فوفلزائی عکس دست داشته از این مراسم را به نشر نسپرده است و اما در ختم این گزارش بین قوسین علاوه میدارد که: «(از روز 23 میزان تا خاتمه سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تجلیل بعمل می آمد.)» [امید است کسانیکه در داخل کشور به این شماره جریده اصلاح مورخ 23 میزان 1309 ش دسترسی داشته باشند، آنرا با عکس مربوطه به نشر برسانند - کاظم]

تخریب منار چه وقت و چرا؟

اینکه منار نجات چه وقت تخریب گردید، نظریات متفاوت است: عده ای آنرا به دوره جمهوری شهید محمد داؤد خان نسبت میدهند و اما تعدادی دیگر آنرا جزء اقدامات رژیم خلقی - پرچمی می شمارند، ولی هیچیک وقت و زمان دقیق آن را در ادعاهای خود بطور مستند مشخص نمی سازد. بهر حال چون تاحال سندی مؤثق در زمینه در دست نیست، لذا در همچو موارد برای دریافت جواب به این سؤال لازم می افتد تا موضوع را با دلایل عقلی و شواهد عینی مورد بررسی قرار داد و احتمال درست بودن یکی از دو نظر فوق را درپرتو آن توضیح کرد.

اینکه تخریب این منار گویا در دوره جمهوری شهید محمد داؤد خان، آنهم به دلیل "ضدیت" او با نظام شاهی صورت گرفته خواهد بود، اساساً از ادعای غیرمستند محترم خان آقا سعید ریشه میگیرد که در کتاب "رازی را که فایق افشاء نکرد!" (صفحه 20) زیر عنوان فرعی «داؤد خان و حبیب الله کلکانی» با این عبارت بیان کرده است:

«مسئله دیگری که دال برضدیت سردار محمد داؤد خان در برابر نظام حاکم [شاهی] برکشور بود، ارزیابی او از شخصیت حبیب الله کلکانی بود. من [خان آقا سعید] خود شخصاً از زبان دگروال عبدالرزاق خان لنگریان که در آن زمان تورن [!!] بود و مسئولیت ساختمان کمپ [!!] سال 1342 [!!] را که به جشن بین المللی استقلال افغانستان نیز مسمی شده بود، بعهدہ داشت، این حکایت را شنیده ام: روزی سردار محمد داؤد خان از قوماندان [!!] عبدالرزاق خان پرسیده بود که قبر امیرصاحب شهید [!!] مثلی که درهمین منطقه است و قوماندان عبدالرزاق به عرض رسانیده بود که قبر امیر صاحب شهید در جلال آباد میباشد. سردار محمد داؤد خان به عصبیت گفته بود که امیر حبیب الله کلکانی را می گویم نه امیر حبیب الله... و به عبدالرزاق خان وظیفه داده بود [!!] که: شما قبرکن را پیدا کرده، قبر امیرصاحب [!!] را نشانی و به من نشان بدهید، زیرا نمیشود که آفتاب را بدو انگشت پنهان کرد [!!]، امیر حبیب الله خادم دین رسول الله مدت نه [9] ماه سلطنت کرده است؛ اگر ما امروز آن را بیوشانیم، فردا تاریخ بالای آن قضاوت میکند [نقل قول از داؤد خان!!]. نامبرده [عبدالرزاق خان] به منزل قبرکن که در جوار تپه مرنجان قرار داشت [!!]، رفته و هدایت سردار صاحب را ابلاغ نموده و جویای قبر امیر موصوف میشود. قبرکن نامبرده آدرس قبرکن آن زمان را که در نهر درس کابل [محلۀ در جوار سرک دارالامان و کارته چهار] بود، برایش میدهد. وقتی که قوماندان به نهر درس میرود، به شخص کلان سال برمیخورد و امریۀ سردار را به نامبرده تبلیغ میکند. قبرکن موصوف

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

همراهی عبدالرزاق خان قوماندان بطرف تپه مرنجان میروند و او منطقه را نشان میدهد و نظر به امر والاحضرت آن منطقه را توسط سنگها نشانی کرده [!!] و روز بعد [!!] که صدراعظم از منطقه جشن دیدن میفرمایند، در ختم از وظیفه محوله که دیروز [!!] به او سپرده بود، معلومات میخواهد. [صدراعظم] بعد از شنیدن جریان اقدامات قوماندان عبدالرزاق خان به طرف قبر حبیب الله خادم دین رسول الله رفته و بعد از دعا [!!] به شیرآقای مهندس [!!] که در آن وقت مدیر عمومی تعمیرات وزارت فواید عامه بود، امر میدهد که یک نقشه مختصر و مناسب شان یک پادشاه [!!] که بسیار کلان نباشد، ترتیب کرده و به ملاحظه شان برساند تا منظوری نقشه و اعمار مقبره را بدهد. ولی پیش از آنکه نقشه تهیه شود [!!] والاحضرت از مقام صدارت استعفی میدهد و موضوع همانطور معلق میماند.» (2)

متن فوق رامحترم عبدالشکور حکم - مؤلف کتاب "از عیاری تا امارت...امیر حبیب الله کلکانی" در صفحه 543 کتاب خود عیناً اقتباس کرده و تنها تاریخ سال جشن را که خان آقا سعید 1342 نوشته بود، به 1341 تغییر داده است، بدون آنکه از تصحیح اشتباه تایی تذکر دهد. (3) البته باید تصریح کرد که سال 1342 وقتی است که داود خان از مقام صدارت شش ماه قبل از جشن آن سال استعفی داده بود. علاوه بر آن در صفحه بعد مؤلف کتاب فوق محل قبر امیرحبیب الله کلکانی را به استناد نقشه که دگروال عبدالرزاق خان لنگریان و دگروال خان آقا سعید ترتیب کرده اند، نشان میدهد که این خود یک سؤالیست که چه وقت آنها این نقشه را و به کدام هدف تهیه کرده و در دسترس مؤلف آن کتاب گذاشته اند؟

فرض کنیم که تاریخ 1341 مندرج کتاب آقای عبدالشکور حکم درست باشد و در آن وقت داود خان هنوز صدراعظم بوده باشد، سؤالهای در ارتباط متن فوق الذکر مطرح میشوند که اینجانب آنرا با علامه [!!] مشخص کرده ام. به یقین که این سؤالها در ذهن هرخواننده ای کنجاو خطور میکند و صحت و سقم آن متن را مورد شک و تردید قرار میدهد، از جمله این سؤالها: در آنوقت "تورن" عبدالرزاق خان کی بود که در همچو موضوع حساس مورد اعتماد صدراعظم مقتدر کشور قرار داشت؟ چگونه میتوان قبول کرد یک تورن را که مسلک او ترانسپورت بوده، مسئول ساختمان یک کمپ (آنهم معلوم نیست کدام کمپ) در یک جشن بزرگ توظیف کرد؟ داود خان صدراعظم از چه میدانست که این تورن از موضوع قبر حبیب الله آگاهی دارد که از او در زمینه طالب معلومات شد؟ آیا داود خان نمیدانست که بعد از 36 (یعنی از 1308 تا 1342) پیدا کردن قبرکن آنوقت کاری ساده نیست تا قبر «امیر صاحب را نشانی و به او نشان دهد»؟ آیا این نوع نقل قول از زبان داود خان مستند و قابل باور خواهد بود که گفته باشد: «زیرا نمیشود که آفتاب را بدو انگشت پنهان کرد، امیر حبیب الله خادم دین رسول الله مدت نه [9] ماه سلطنت کرده است؛ اگر ما امروز آن را بپوشانیم، فردا تاریخ بالای آن قضاوت میکند»؟ تورن عبدالرزاق خان از چه میدانست که منزل قبرکن در جوار تپه مرنجان است؟ باز هم این قبرکن چگونه از اقامت قبرکن 38 سال قبل که در کجا زندگی میکرد، اطلاع داشت؟ چطور تورن عبدالرزاق خان موفق شد تا در همان روز قبرکن قدیمی را یافته و او را با خود آورده و او محل قبر قدیمی را دقیقاً نشان دهد، بدون آنکه قبلاً علامه از موجودیت قبر در آن جا به نظر آید؟ درحالیکه در ظرف 36 سال همه ساحه دگرگون شده بود، چگونه قبرکن قدیمی این محل را چنان به دقت تثبیت کرد و فوری دور آنرا با گذاشتن سنگ ها وضاحت بخشید؟ آیا صدراعظم در روزهای آمادگی برای چنین جشن بزرگ آنقدر وقت داشت که روز بعد بار دیگر به آن محل برود؟ فرضاً اگر روز بعد صدراعظم برای مراقبت امور در منطقه جشن رفته باشد، آیا موضوع قبر کهنه

برایش آنقدر مهم بود که باردیگر از تورن راجع به وظیفه محوله بپرسد و به همراهی او بر سر قبر «حبیب الله خادم دین رسول الله» برود و دعا کند؟ عجب تصادفی که در همچو موقع شیرآقا مهندس نیز با صدراعظم همراه بوده و هدایت طرح یک نقشه «مطابق به شان یک پادشاه» را صدراعظم به او داده باشد؟ صدراعظم داؤد خان چه عجله دراینکار داشت تا قبر حبیب الله را در آنوقت بیابد و فوری امر طرح یک نقشه را بر بالای قبر او دهد، درحالیکه اگر صدراعظم به فکر احیای نام حبیب الله کلکانی می بود، طی سالهای قبل این فرصت را داشت و اما یک روز کسی از زبان او قبلاً چنین چیزی را نه در رسمیات و نه در صحبت های خصوصی شنیده بود؟ فرض کنیم که شهید داؤد خان میخواست نام حبیب الله کلکانی را از طریق اعمار یک مقبره «با شان یک پادشاه» تبارز دهد، چرا او اینکار را هنگام ریاست جمهوری خود نکرد؟

وقتی چند هفته قبل حینیکه موضوع خاکسپاری مجدد بقایای اجساد کلکانی و یارانش داغ بود، استاد محترم آقای نگارگری یک نوشته خود از همچو ادعای خان آقا سعید نقل قول کرد و من متعجب شدم و ضمن تبصره کوتاه نوشتم که استاد نگارگر از جمله شخصیت هایی است که هرسخن را به سادگی قبول نمیکند و چطور شد که این شخصیت دانشمند به همچو ادعای بی پایه در نوشته خود مجال ذکر داد، مگر آنکه هدفی در میان بوده باشد. (والله اعلم)

اینکه شهید محمد داؤد خان پس از اعلام جمهوری برگزاری جشن نجات را که از 1309 تا 1351 همه ساله بروز 23 میزان تجلیل میگردید، ملغی قرار داد، دلیلش آن نبود که از نجات کشور از شر رژیم سکوی طفره برود، بلکه چون این جشن درعین زمان مصادف با تجلیل از روزرسمی جلوس اعلیحضرت محمدنادرشاه (23 میزان 1308ش) به سلطنت بود، به تاسی از اینکه با آوردن نظام جمهوری دیگر مورد نداشت تا از روز جلوس شاه به سلطنت نیز تجلیل بعمل آید. برگزاری جشن نجات کاری بود که باید هر سال صورت میگرفت، لذا تجلیل از روز جلوس شاه و هم تجلیل از جمهوریت منطقاً در تضاد بود و به همین دلیل جشن نجات را ملغی قرار داد و بجای آن از روز تأسیس جمهوریت تجلیل نمود.

کسانیکه میخواهند به دلیل "ضدیت داؤد خان با نظام حاکم قبلی" تخریب منار نجات را در دوره جمهوری نسبت دهند، باید این موضوع را درک نمایند که تخریب یک یادگار تاریخی که نشانه ای برگشت از دوران تاریک بود، کار کسی نیست که خودش به حیث یک اصلاح طلب (ریفورمیست) بزرگ از نظر فکری در تقابل با برگرداندن چرخ های تاریخ به عقب بوده باشد. دوره ده ساله صدارت و نیز جمهوریت داؤد خان نشان داد که او شیفته مدنیت عصری و انکشاف فکری و ذهنی جامعه بود و لذا دلیلی وجود ندارد که او سمبول نجات از شر فساد و عقبگرایی را امر تخریب دهد، آنهم یکی از آثاریکه بنام ملت و فداکاری مردم در جهت رهائی از عقوبت های دوره سکوی بزعامت کاکاهایش بنا یافته بود. درست است که شهید داؤد خان بنا بر دلایلی که بارها گفته شده، علیه سلطنت دست به کودتا زد، ولی این کار معنی دشمنی او را با افتخارات خانوادگی اش نداشت که تصمیم به تخریب منار نجات بگیرد، گذشته از آن او میدانست که نجات کشور تنها کار بزرگان خانواده اش نبود، بلکه دراینکار سهم مردم و بخصوص اقوام جنوبی و وزیر نیز نقش داشت.

اکنون برمیگردم به دلایلی و انگیزه هائیکه تخریب منار نجات را به دوره خلقی - پرچمی بیشتر مشهود می سازد، از اینقرار: خوب بخاطر دارم و هنوز به زندان نرفته بودم ومدت کوتاهی از کودتای 7 ثور 1357 گذشته بود که رسانه های رژیم اعم از چاپی، سمعی و بصری همه نقاط منفی

دوره سلطنت "آل یحیی" را به شدت مطرح بحث قرار داده و هرروز یکی دو مقاله را در مورد خیانت ها و خصوصیات آن دوره به نشر می سپردند. حتی یک روز پدرم برایم گفت که دوسه نفر خبرنگار آمده بود و از او تقاضا کرده بودند تا درباره شهادت پدرش که مصادف به همان روز های تاج پوشی اعلیحضرت محمدنادرشاه بود، معلومات دهد. پدرم مریضی خود را بهانه کرده و مصاحبه را بیک وقت دیگر محول نموده بود و خواست نظر مرا جویا شود که چه کند. خدمت شان عرض کردم که هرچه بود گذشت و امروز که کسی از آن دوره در قدرت نیست، مردانگی ایجاب میکند که نباید با برنامه رژیم همکار شد و ناگفته ها را که در این مدت طولانی همچنان سر به مهر گذاشته شده، به حیث وسیله تبلیغ رژیم مطرح کرد. پدرم خودش نیز به این نظر بود و روز دیگر وقتی خبر نگاران آمدند، باز هم پدرم از صحبت با آنها خود داری کرد و گفت که از آن زمان مدت زیاد گذشته و چیزی بخاطر ندارد که ارزش مصاحبه را داشته باشد.

به همین ترتیب رژیم خلقی - پرچمی در صدد بود تا همه آثاری تاریخی را که بیانگر نقش بزرگان "آل یحیی" در کشور بود، از بین ببرد. یکی از این آثار همین منارنجات بود که در کتبیبه آن همه امتیازات به شخص اعلیحضرت محمدنادرشاه داده شده بود. تخریب خاموشانه آن به شهادت یک تعداد که منار را تا روزهای بعد از کودتای ثور دیده بودند، میرساند که اقدام به تخریب آن نیز از جمله همین اقدامات رژیم خلقی - پرچمی بود. لازم به تذکر است که شخصاً این منار را در زمستان 1356 یعنی چندی قبل از کودتای ثور هنگامیکه دوبار به کلنیک توبرکلوز واقع دروازه لاهوری یکی از دوستان را جهت اکسری شش (ریه ها) بردم، مشاهده کردم و با موتر از کنار آن گذشتم. لذا امکان ندارد که این منار را بعداً در ظرف دوسه ماه تا کودتای ثور در دوره جمهوری تخریب کرده باشند. این بود نقاط نظرم که برای روشن شدن موضوع کما حقہ خدمت بعرض رسانیدم. (پایان)

مأخذ:

- 1 - عزیزالدین وکیلی فوفلزائی: "فرهنگ کابل باستان"، نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ، انتشارات بیهقی، کابل، 1387 شمسی، جلد دوم، صفحه 1059 - 1061
- 2 - خان آقا سعید: "رازی را که فایق افشاء نکرد!" - نقدی بر کتاب "رازی را نمیخواستم افشاء گردد" اثر غوث الدین فایق، مرکز نشراتی فضل، پشاور، خزان 1379ش، صفحه 20 - 21
- 3 - عبدالشکور حکم: "از عیاری تا امارت امیر حبیب الله کلکانی"، مرکز نشراتی فضل، پشاور، 2002 میلادی، چاپ اول، صفحه 543 - 545